

« ثانياً - ان وضع اللفظ ليس من سنخ الوضع الحقيقي كوضع العلم على رأس فرسخ و الوجه في ذلك هو أن وضع العلم يتقوم بثلاثة أركان: الركن الأول الموضوع و هو العلم. الركن الثاني الموضوع عليه و هو ذات المكان. الركن الثالث الموضوع له و هو الدلالة على كون المكان رأس الفرسخ و هذا بخلاف الوضع في باب الألفاظ فانه يتقوم بركنين: الأول الموضوع و هو اللفظ. الثاني الموضوع له و هو دلالتة على معناه، و لا يحتاج إلى شيء ثالث ليكون ذلك الثالث هو الموضوع عليه و إطلاقه على المعنى الموضوع له لو لم يكن من الأغلاط الظاهرة فلا أقل من أنه لم يعهد في الإطلاقات المتعارفة و الاستعمالات الشائعة مع ان لازم ما أفاده - قده - هو أن يكون المعنى هو الموضوع عليه.»

توضیح :

وضع الفاظ از سنخ وضع عَلم (که وضع حقیقی است) نیست چرا که :
در وضع «عَلم» برای رأس فرسخ، سه رکن وجود دارد: «موضوع» (همان علامت خارجی) «موضوع علیه» (مکانی که شیء در آن وضع شده) و «موضوع له» (دلالة عَلم بر اینکه این مکان، رأس فرسخ است) در حالیکه در وضع الفاظ، دو رکن وجود دارد : «موضوع» (لفظ)، «موضوع له» (دلالة لفظ بر این معنی) و شیء سومى نیست.
به عبارت دیگر در وضع الفاظ یک «لفظ» است و یک «معنى» و بس. در حالیکه در وضع اعلام یک «عَلم» است و یک «مکان» و یک «دلالة». پس در وضع علم، دلالت، موضوع له است و مکان موضوع علیه در حالیکه در وضع الفاظ، دلالت، موضوع له است و «موضوع علیه» نداریم.
نکته : بنابر آنچه محقق اصفهانی نوشته است «وضع اللفظ على المعنى ليكون علامة عليه»، معنی، موضوع علیه است و لذا مرحوم خوئی در ادامه می نویسد: «اصلاً به معنی موضوع علیه گفته نمی شود بلکه به معنی، موضوع له گفته می شود در حالی که طبق بیان شما باید به آن موضوع علیه بگویند.

ما می گوئیم :

از آنچه گفتیم می توان استفاده کرد که اشکال مرحوم خوئی بازگشت به دو اشکال می کند:

الف. اینکه در وضع اعلام، سه رکن موجود است و در وضع الفاظ دو رکن

ب. اینکه با تقریر مرحوم اصفهانی، معنا، «موضوع علیه» است در حالیکه کسی به معنی موضوع علیه نمی گوید و معنی، «موضوع له» است.

در جواب «الف» می گوئیم:

اولاً : در وضع الفاظ هم سه رکن موجود است : «لفظ، معنی و دلالت لفظ بر معنی»

عبارت تقریرات مرحوم خوئی چنین است: ایشان می نویسند: «الثاني موضوع له و هو دلالتة على معناه و لا يحتاج



الی شئ ثالث لیكون ذلك الثالث هو الموضوع عليه». حال جای این پرسش است که آیا به «معنی» احتیاجی نیست و صرف «موضوع له» یعنی «دلالّت» (صریح عبارت ایشان) کافی است؟

ثانیا: مرحوم خوئی یک بار به «دلالّت لفظ بر معنی» می گویند «موضوع له» و بعد در خط پایین تر به خود معنی می گویند «موضوع له»: «و اطلاقه علی المعنی الموضوع له»

ثالثا: در تشریح عبارت مرحوم اصفهانی آوردیم که هیچ فرقی بین علامیت لفظ و علامیت خارجی وجود ندارد و نصب علم بر مکان خاص استعمال است؛ پس معنایی تصور می شود (موضوع علیه)، لفظ یا علامتی بر آن انتخاب شده و روی آن گذاشته می شود (موضوع)، این کار برای آن است که از این لفظ یا علامت، به آن معنی منتقل شود = دلالّت (موضوع له) و بعد وقتی آن معنا را اراده کردیم، این لفظ را بر زبان می آوریم یا آن علامت را نصب می کنیم. (استعمال)

پس: در وضع الفاظ و وضع خارجی، چنین است: با این حساب معلوم است که آنچه در وضع لفظ و وضع علم، موجود است یکی است و تنها استعمال آنها با هم تفاوت دارد.

در جواب «ب» می گوئیم:

اینکه مرحوم خوئی می نویسند: «به معنی (که عرف آن را موضوع له می گوید) نمی توان گفت «موضوع علیه». و این اطلاق اگر غلط ظاهر نباشد، در اطلاقات متعارف و استعمالات شایع سابقه ندارد».

اولا: شخص مرحوم خوئی معنی را «موضوع له» نمی داند بلکه دلالّت لفظ بر معنی را، «موضوع له» می داند.

ثانیا: اینکه ایشان می نویسند: اطلاق موضوع له به معنی غلط است، کلام درستی است چرا که معنی، «موضوع علیه» است اما عرف در نام گذاری این موارد که محتاج وقت است، ممکن است از اینگونه اشتباهات داشته باشد.

ثالثا: اگر «لام» را در «موضوع له» به معنای «اختصاص» بگیریم و نه به معنای «مفعول لأجله»، می توان به «معنی» موضوع له گفت. یعنی: «برای اختصاص به این معنی این لفظ وضع شده است»

